

بر سیهر لاجوردی صورت سعد السعود چون یکی چاه عقیقین بر یکی نیلی ذقن
(منوچهری)

کاهی گشته قد من ز سروی زربری گشته چهارغوانی (سعودسعد)
زکیلان هر آنکس که جنگی بدند هشیوار و با داد و سنگی بدند
سیاهی و جنگی و شهری سوار همانا که بودند سیصد هزار
(فردوسی)

ز کوی بارهیا بد نسیم باد نو وزی از این بادار مددخواهی چراغ دل بر افروزی
(حافظ)

مدخول این یاه هم، مشترك بین اسم و صفت میباشد.

۸- یاه استمرار که در آخر افعال در آید و دلالت بر دوام و مرور فعل کند،

گاهی تنها يك ياه آورند و گاهی همی.

سعدی گوید:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفتی و گرتنی خوش

من نکویم که طاعتم پیدبر قلم عفو بر گناهم کش

درویش بجز بوی طعامش نشنیدی مرغ از بی نان خوردن اوریزه نپیدی

۹- برای ساختن اسم از صفت، بکار رود: زرد، زردی، سپاه، سیاهی، کبود،

کبودی، بزرگ، بزرگی و بآخر تمام این طبقه صفات در آید و اسم ساخته شود. این یاه را هم بعضی با یاه نسبت مشتبه و درهم و برهم کرده اند:

شد راستی خیانت و شد زبرکی سفه شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

(سنائی)

از آن لعل که زردی برد ز روی از آن نوش که تلخی دهد بکام (ابوالفرج رونی)

سپیدی بزر اندر آهو بود اگر چند در سیم نیکو بود (اسدی طوسی)

۱۰- یاه لیاقت و آن همیشه بآخر افعال افزوده شود و در حالیکه فعل

مدخول را اسم میکند معنی لیاقت هم میرساند چون:

دیدنی یعنی لایق دیدن و شنیدنی یعنی سزاوار شنیدن، مثالها:
فردوسی فرماید:

بگفتند کز ما تو دانا نری بیباستنی ها توانا نری
جز از بند یا رزم چیزی مجوی چنین گفتنی ها بخیره مگوی
توانا و بینا بهر بودنی کسنه بخش و بسیار بخشودنی

۱۱- بیه نکره و وحده چون: کتابی، مردی، رندی، خانه‌ئی، حافظ فرماید:

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که میگفت بر در میکده‌ئی بادف رسی ترسائی
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای آگر از پس امروز بود فردائی

دو بار زبیرک و از باده کهن دو منی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

۱۲- بیه اسم مأخوذ و آن یائی است که بآخر اسمهای دیگر در آید و يك نوع اسم که آنرا اسم مأخوذ نامند ساخته شود و آن از بیست و دو نوع اسم دیگر ساخته شود، چون 'مردم'، 'مردمی'، 'سوار'، 'سواری'، 'مادر'، 'مادری'، 'دیو'، 'دیوی'، 'کدا'، 'کدائی'، 'روز'، 'روزی'، 'بخشنده'، 'بخشندگی' و چنین است: 'پرستاری'، 'خستگی'، 'هستی'، 'نیستی'، 'آشنائی'، 'سرگرانی'، 'تنگدلی'، 'بدگوهری'، 'سرشکستگی'، 'خودپرستی'، 'هشکل کشائی'، 'عشقبازی'، 'نادانی'، 'نابینائی'، 'بیثوائی'، 'همراهی'، 'هنروری'، 'تاجوری'، 'سروری'، 'رنجوری'، 'بزرگواری'، 'گوهر باری'، 'کیمیاگری'، 'آهنگری'، 'سازکاری'، 'کامکاری'، 'هوشمندی'، 'زورمندی'، 'زردغمی'، 'سپه فامی'، 'مهربانی'، 'دیده بانی'، 'پاسبانی'، 'شبانی'، 'سبکساری'، 'نگوتساری'، 'مهمانی'، 'شادمائی'، 'بازارگانی'، 'رایگانی'، 'خدایگانی'، 'خداوندی'، 'شهریاری'، 'بختیاری'، 'من توئی'، 'دوئی' و غیره و غیره (برای دیدن شواهد و بحث هر يك از این طبقه بیست و دو گانه به دستور فرخ مراجعه شود).

۱۳- بیه آخر بعضی کلمه ها و صیغه مفرد امر حاضر، یعنی دوم شخص مفرد

چون: همای و روی و بوی و کشای و درای:

ای خداوند عید روزه کشای بر تو فرخنده شد چو غرّ همای (مسعود سعد)

صبحدمان مست در آمدز کوی موی پزولیده و ناشسته روی

این بیه ها را بعضی زائد و بعضی اصلی میدانند زیرا در فارسی جدید،

بدو شکل یعنی بایه و بدون بیه هر دو استعمال شده و میشود و هر دو صحیح است